

## بررسی و نقد کتاب وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش

سیدسعید زاهد زاهدانی\*

ریحانه شاه‌ولی\*\*

### چکیده

ژای فرانسوا لیوتار در دهه ۱۹۷۰ کتاب وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش را، به سفارش شورای دانشگاه‌های حکومت ایالتی کبک، نگاشت. وی به دنبال اثبات این ادعا بود که شرایط و موقعیت جوامع دست‌خوش تغییر شده‌اند و دانش و اطلاعات تحت سلطه تکنولوژی به طور عام و کامپیوترها به طور خاص قرار گرفته است. پایان عصر صنعتی و تولیدهای انبوه به هم‌راه این تغییر وضعیت دانش را لیوتار عصر پست‌مدرن می‌نامد و بر همین مبنا دانشی را که تحت سلطه و کنترل تکنولوژی قرار دارد نقد می‌کند. در همین رابطه وی در باب پایان فراروایت‌ها، مرگ عصر استاد، مشروعیت‌بخشی به دانش، دانش‌روایی، و دانش علمی مباحثی را مطرح می‌کند. کتاب وضعیت پست‌مدرن یکی از پیش‌روان تفکر پست‌مدرن بوده است. این کتاب به جای آغاز از دغدغه قدرت برای حفظ نظام سرمایه‌داری جهانی از تکنولوژی شروع می‌کند و همین به نقطه ضعفی برای نظریه پرداخته شده در این کتاب تلقی می‌شود. در طول زمان، نقدهای بسیاری بر این اثر وارد آمده که به رشد اندیشه‌های پست‌مدرن کمک کرده است، اما درک این نکته، که خواندن این کتاب به چه مخاطبانی پیش‌نهاد می‌شود، به شناخت بیشتر نویسنده و محتوای آن نیاز دارد.

**کلیدواژه‌ها:** لیوتار، پست‌مدرنیته، فراروایت، مرگ عصر استاد.

\* دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، zahedani@shirazu.zc.ir

\*\* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه الزهرا (س) (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۴

## ۱. مقدمه

ژان فرانسوا لیوتار (Jean-François Lyotard) در سال ۱۹۲۵ در فرانسه به دنیا آمد. او از برجسته‌ترین متفکران انتقادی نیمه دوم قرن بیستم است. لیوتار را از پیش‌گامان و بنیان‌گذاران حوزه تفکر پست‌مدرن می‌دانند. نوشته‌های او طیف وسیعی از مباحث هم‌چون سیاست، فلسفه، و دانش زیبایی‌شناسی را در بر می‌گیرد. کارهای او را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

(الف) آثار اولیه وی که در رابطه با پدیدارشناسی، سیاست، و نقد ساختارگرایی است؛

(ب) آثار مربوط به فلسفه لیبدوی؛

(ج) کارهای متأخر او که در مورد پست‌مدرنیسم و ترافع است.

اغلب کتاب‌های وی از منابع مهم رشته‌های مختلف از جمله ادبیات انگلیسی، مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای، فلسفه، و علوم اجتماعی است.

وی به دنبال پاسخ به سؤالاتی در حوزه سیاست، عدالت، و آزادی بود. ملیاس معتقد است که دغدغه اصلی لیوتار تحلیل شیوه‌های سازمان‌دهی و کنترل جوامع غربی بود؛ به همین مناسبت، کارهای او عمدتاً به چالش کشاندن بی‌امان عقاید مرسوم، نظام‌های سیاسی، و تعالیم فرهنگی بوده است. ملیاس نوشته‌های لیوتار را آثاری دشوار اما الهام‌بخش می‌داند (ملیاس ۱۳۸۹).

باتوجه به این‌که سازمان‌دهی و کنترل دغدغه لیوتار است قدرت ذاتی را زیرسؤال می‌برد و در این حوزه از اهمیت نیروهای غیرمنطقی مثل احساسات و عواطف دفاع می‌کند. لیوتار اومانیسم و ایده‌های فلسفی سنتی زیربنای تمدن مدرن را که در مرکز دانش و روابط بشر مدرن قرار گرفته است رد می‌کند، از عدم تجانس تفاوت‌ها پشتیبانی می‌کند. او اعتقاد دارد در نیمه دوم قرن بیستم درک جامعه به مثابه یک فرایند بر اثر تغییرات علمی، تکنولوژیکی، سیاسی، و فرهنگی به گونه‌ای که در غرب مرسوم است منسوخ شده است.

ملیاس در مقایسه با اکثر نویسندگان پست‌مدرن که اعتقاد به شعار «هرچیزی رواست» دارند، معتقد است که لیوتار وظیفه اصلی متفکر پست‌مدرن را رویارویی با ازدست‌رفتن آشکار ارزش‌ها در مصرف‌گرایی و قدرت به‌ظاهر مقاومت‌ناپذیر اقتصادهای بازارزده غرب می‌داند که سود را مقدم بر سایر ارزش‌ها قرار می‌دهند (ملیاس ۱۳۸۹). لیوتار را می‌توان، در کنار ژاک دریدا و میشل فوکو، از واضعان و مفسران پست‌مدرنیسم دانست.

در حدود دو دهه (از دهه هفتاد قرن بیستم) از زمانی که ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به سرمایه‌گذاری در اروپا و کشورهای جهان سوم پرداخته می‌گذرد و مدیریت این سرمایه‌گذاری‌ها مسئله اصلی روز است. از این رو، توجه به قدرت برای حفظ ثروت‌های حاصل شده دغدغه مرکزی جهان سرمایه‌داری است. لیوتار که خود در دسته متفکران انتقادی قرار می‌گیرد، بیش‌تر از ثروت دغدغه قدرت دارد. بنابراین، شرایط اجتماعی جهان و نوع اندیشه‌ورزی لیوتار با یک‌دیگر همراه شده و یکی از قطب‌های سرمایه‌داری جهانی، یعنی کانادا، به او سفارش بررسی وضعیت دانش در چنین شرایطی را می‌دهد. او هم به خوبی مشاهده می‌کند که دیگر زمان ارزش‌مندی دانش از دریچه فرهنگ در جهان مدرن گذشته و این وجود ارزش‌مند، که قبلاً یک کالای فرهنگی تصور می‌شد، در بعد سیاسی مبدل به کالایی برای تولید ثروت و پاسداری از ثروت ثروت‌مندان شده است. او تحت‌تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی، که علت‌العلل تغییرات اجتماعی را تحول در تکنولوژی می‌دانند، در تحلیل خود از تکنولوژی شروع می‌کند. حال آن‌که در عرصه رقابت‌های سرمایه‌ای و رشد تکنولوژی، که خود یک کالای سرمایه‌ای و وابسته به دانش است، از سویی، و خیزش‌های جدید به‌خصوص در آمریکای لاتین، از سوی دیگر، قدرت سیاسی شرکت‌های چندملیتی را وادار به آشکارسازی خود کرده و این شرایط آنان را به میدان فعالیت‌های علنی کشانده است. نگاه به دانش در نظام‌های سرمایه‌داری همواره از زاویه ثروت و قدرت برای کسب ثروت بوده است. در دهه هفتاد، به‌علت افزایش آگاهی‌های سیاسی در کشورهای جهان سوم این دغدغه آشکارتر نمود پیدا کرده است.

با تألیف این کتاب به‌نظر می‌رسد که لیوتار نظم موجود در آغاز دهه هفتاد را پذیرفته و به تئوریزه‌کردن نظم نوین نظام سرمایه‌داری تحت‌عنوان پست‌مدرن می‌پردازد. او با این الگوبرداری از اندیشه مارکسیستی، که تکنولوژی منشأ همه تحولات است، نقش ابزار را عمده می‌داند، غافل از این‌که تکنولوژی خود کالای سرمایه‌ای است و در اختیار سرمایه‌دار برای افزایش ثروت خویش. از این رو، دانشی هم که به بازتولید آن می‌پردازد می‌باید در اختیار قدرت‌های سرمایه‌ای قرار گیرد. مردمی که در این نظام سرمایه‌داری دغدغه نان پیدا کرده‌اند دیگر چاره‌ای جز فراگیری تکنیکی برای تبدیل شدن به مهره‌ای از مهره‌های نظام سرمایه‌داری ندارد. در نتیجه، دانشگاه‌ها هم به این سو کشیده می‌شوند که همین مهره‌ها را تولید کنند. نظریه‌پردازان از جنس روایت و فراروایت در چنین نظامی حتماً بی‌کار خواهند بود.

در این مقاله، با بررسی کتاب وضعیت پست‌مدرن، گزارشی درباره دانش، به چگونگی روبه‌رو شدن لیوتار با شرایط جهانی زمان تألیف کتاب می‌پردازیم و شواهدی از این کتاب برای اثبات فرضیه بالا، که این وضع چه تأثیری در دانش و دانشگاه گذاشته است و معرفی نوع جدید تفکر و نظریه‌پردازی او، که به پست‌مدرن شهرت یافته است، ارائه می‌کنیم.

## ۲. درباره کتاب

لیوتار این کتاب را به دعوت شورای آموزشی و علمی دانشگاه‌های کبک کانادا نوشته است. «این شورا از لیوتار خواسته بود تا گزارشی درباره نحوه درک و ارزش‌گذاری جامعه کنونی از شیوه‌های مختلف شناخت دنیا و تعامل با آن (علم و فناوری، حقوق، نظام دانشگاهی، و غیره) ارائه دهد» (ملپاس ۱۳۸۹: ۲۷). او در این کتاب به «بررسی اوضاع دانش و جایگاه علم و تکنولوژی در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته معاصر» (لیوتار ۱۳۹۴: ۱۴) پرداخته و زنجیره‌هایی را که دولت‌ها، شرکت‌ها، و بازارهای بین‌المللی بر گردن دانش و قدرت نهاده‌اند بررسی و تحلیل می‌کند (ملپاس ۱۳۸۹: ۹).

از نظر لیوتار، در جوامع معاصر بخش اعظم دانش حول محور کامپیوتر (رایانه) می‌گردد و هر دانشی که نتواند، آن‌طور که شایسته است، از زبان کامپیوتر یا، به بیان دیگر، از اطلاعات کمی استفاده کند، به هیچ وجه دوام نخواهد آورد. از نظر او، امروزه دیگر «ناقوس مرگ استاد به صدا درآمده است» (لیوتار ۱۳۹۴: ۱۵۳) و آنچه همگان بر سر آن می‌جنگند حاکمیت و سلطه اطلاعاتی است که توسط این کامپیوترها انتقال می‌یابند و ذخیره‌سازی می‌شوند و به مرور نقش دولت در این زمینه ضعیف‌تر شده و شرکت‌های عظیم چندملیتی جای دولت‌ها را خواهند گرفت.

کنچ معتقد است این لیوتار نبود که اولین بار از اصطلاح پست‌مدرنیسم استفاده کرد. او این اصطلاح را از جای دیگری به عاریت گرفته بود، اما کتاب وضعیت پست‌مدرن وی بود که این اصطلاح را وارد گفتمان روشن‌فکران کرد. به نظر او، این کتاب کاربری دیدگاهی کامل و وسیع درباره فلسفه‌ای ارائه می‌دهد که پست‌مدرنیته را زیر ذره‌بین قرار داده و توصیفی ارائه می‌دهد از این که دانش و علوم از چه راهی در جامعه تغییر می‌کنند. در ادامه، کنچ معتقد است این کار لیوتار به ایمان و اعتقاد ربطی ندارد، بلکه از نظر او صنعتی شدن جامعه و تغییر در فرهنگ در عصر پست‌مدرن جایگاه دانش را تغییر داده است. البته کشورهای متفاوت را نمی‌توان با یک قانون کلی و از قبل تعیین‌شده پیش‌بینی کرد. از نظر لیوتار، دانش علمی یک گفتمان است که باید در بستر خاص خود بررسی شود (Kench 2013).

در این کتاب، لیوتار در چهارده قسمت تلاش می‌کند تا به جایگاه دانش و دانشگاه از زاویه‌ای جدید نگاه کند. تحولات تکنولوژیکی و تغییراتی که در جایگاه فراروایت‌ها به‌منظور راهنمای عمل در عصر جدید فرهنگ تمدن مدرن شکل گرفته است، لیوتار را بر آن داشته تا خط سیر این تحولات را ترسیم کند و آن را تحولات پست‌مدرن بنامد. در قسمت اول کتاب، از همین بستر دانش و از جوامع کامپیوتریزه‌شده سخن می‌گوید. این‌که دانش به وسیله‌ای برای قدرت تبدیل می‌شود و همه به‌دنبال کنترل اطلاعات خواهند بود. وی در قسمت دوم ادعا می‌کند که چنین بستری معضلی در حوزه مشروعیت دانش ایجاد می‌کند و مسئله دانش را بیش از پیش مسئله حکومت می‌داند. در قسمت سوم، لیوتار بازی‌های زبانی را به‌سان عینکی معرفی می‌کند که در نگاه به دانش موجود به چشم زده است. در قسمت چهارم و پنجم، الگوهای بازنمایی زیربنایی جامعه مدرن را به‌منزله کل‌های کارکردی و الگوی دویخشی جامعه پست‌مدرن به‌بحث می‌گذارد و ادامه فرایند گزارش را برپایه همین الگوی زیربنایی پست‌مدرن بنا می‌نهد. سپس، در قسمت ششم و هفتم ضمن تعریف دانش روایی و علمی در بستر مدرن و پست‌مدرن به نقد ایده کاربردپذیری پرداخته و از تأثیرات این ایده در تغییر مسیر پیشرفت دانش سخن می‌گوید. ایده‌ای که درنهایت مشروعیت دانش و روایت را تحت‌تأثیر قرار داده است؛ ایده‌ای که در قسمت ۸، ۹ و ۱۰ بدان می‌پردازد. در ادامه استدلال‌ات خود، در قسمت ۱۱ و ۱۲، بیش‌تر به دانشگاه و تغییرات نقش آموزش و پژوهش می‌پردازد و با توضیحاتی مبسوط از تغییرات پست‌مدرن بر ماهیت این دو و جایگاه استاد می‌نویسد. در قسمت ۱۳ به آن‌چه می‌پردازد که علم پست‌مدرن به آن تبدیل شده است و این‌که دانش علمی در دنیای پست‌مدرن در جست‌وجوی یافتن راه‌حلی برای بحران جبرگرایی دانش سنتی است و راه‌حل آن را در اهمیت‌ندادن به بحث کاربردشناسی می‌داند. درنهایت، در قسمت ۱۴ تمام آن‌چه تا این‌جا گفته برمی‌شمارد تا نتیجه بگیرد که کامپیوتریزه‌شدن چگونه توانسته بر روند جامعه اثر بگذارد و از روش جای‌گزین کسب مشروعیت دانش پست‌مدرن سخن می‌گوید.

در ادامه به نقد شکلی، ترجمه، و محتوایی این کتاب می‌پردازیم.

### ۳. نقد شکلی

کتاب موردبررسی در قطع رقعی و توسط انتشارات گام نو و با ظاهری آراسته به‌چاپ رسیده است. طراحی روی جلد را، درعین سادگی، می‌توان تاحدی نامفهوم دانست و یکی از ایرادات واضح آن کوچک‌بودن طرح آن به‌نسبت فضای کلی روی جلد است که باعث

شده تنها چیزی که در نگاه اول به چشم خواننده بیاید رنگ آبی زمینه باشد. همین موضوع می‌تواند نقطه ضعفی برای جذب مخاطبان در نگاه اول باشد.

در قسمت معرفی مشخصات کتاب، یکی از نقاط مثبت را می‌توان ذکر تاریخ انتشار کتاب به دو زبان انگلیسی و فرانسه دانست. اگرچه ذکر نام کتاب به زبان اصلی آن یعنی فرانسه نیز می‌توانست ایده خوبی برای کسانی باشد که به مطالعه کتاب به زبان فرانسه علاقه‌مندند.

این کتاب شامل مقدمه مترجم، پیش‌گفتاری از فردریک جیمسون، مقدمه لیوتار، چهارده فصل، و ضمیمه‌ای شامل یکی از مقالات نویسنده است و در آخر پانوشت‌ها و نمایه‌های کتاب به صورت مفصل ارائه شده‌اند. فصول کتاب کاملاً با یکدیگر مرتبط است و گزارشی از وضعیت دانش را ارائه می‌دهد. نویسنده، برحسب موضوعات محوری این گزارش، کتاب را به چهارده قسمت با موضوعات محوری گزارش خود تقسیم کرده تا خواننده بتواند با پی‌گیری عنوان‌های فصل‌ها خط سیر اساسی نویسنده را پی‌گیری کند، اما باین‌وصف، جای خالی یک فصل، یعنی جمع‌بندی کتاب، بسیار به چشم می‌خورد و خواننده برای درک کامل آنچه نویسنده قصد بیانش را داشته است به مطالعه کل اثر ناگزیر است.

حروف‌چینی و تحریر کتاب را می‌توان خوب ارزیابی کرد، چراکه ایرادات چاپی و املائی زیادی در آن به چشم نمی‌آید. از محدود ایراداتی که در طول مطالعه جستجوگریخته دیده می‌شود، برای مثال، می‌توان به اشتباه در شماره‌گذاری پانوشت صفحه ۶۴ یا اشتباه تایپی کلمه «زاویه» در صفحه ۱۵۰ اشاره کرد.

#### ۴. نقد ترجمه

کتاب ترجمه حسین علی نوذری است. تجربه و سابقه پژوهش مترجم در حوزه‌های نظریه انتقادی و مکتب فرانکفورت، مارکسیسم، پست‌مدرنیته، و مدرنیته باعث شده که با جو فکری اصلی این کتاب آشنا باشد و مخاطب با متنی روان از نظر ترجمه روبه‌رو شود. نمی‌توان ایرادی عمده به ترجمه کتاب گرفت، اما از لحاظ ترجمه مفاهیم تخصصی ذکر چند نکته ضروری است.

اگرچه روال مترجم ذکر معادل اصطلاحات تخصصی در پانوشت است، معادل انگلیسی برخی از کلمه‌ها و مفاهیم در پانوشت نیامده است. از جمله کلمه «توانش» در ترجمه کلمه Competence؛ مانند «توانش وی به‌عنوان مخاطب...» (لیوتار ۱۳۹۴: ۸۵) که به نظر می‌رسد

استفاده از معادل «مهارت»، «تبحر»، یا «شایستگی» برای این واژه بهتر بود. مثال دیگر به‌کارگیری کلمه «نخوت» معادل انگلیسی arrogance است که این کلمه معمولاً در ترجمه‌ها «تکبر» و «خودبزرگ‌بینی» می‌آید. از مفاهیم اساسی کتاب عبارت «بازی اطلاعات کامل» (همان: ۱۵۱) است که در ترجمه عبارت game of perfect information آمده که در پانویشت نیامده است. کلمات دیگری نیز در طول متن به چشم می‌خورند که اگرچه معادل‌های فارسی به‌کاررفته روان‌اند، ذکر اصل کلمات انگلیسی در پانویشت می‌توانست به درک بیش‌تر خواننده کمک کند. از جمله می‌توان به کلمات «اثبات‌پذیری» و «ابطال‌پذیری» در صفحه ۱۰۰ کتاب یا کلمه «مناسبات برون‌بودگی متقابل» در صفحه ۱۰۲ یا کلمه «متشبت» در صفحه ۱۱۶ و کلمات «حیات الاهی و حیات روح» در صفحه ۱۲۰ اشاره کرد.

نکته دیگری که ذکر آن اهمیت دارد، عادت به استفاده از دو کلمه برای ترجمه برای یک کلمه است که در سراسر کتاب بسیار به چشم می‌خورد. برای مثال، در ترجمه کلمه competence در یک جا «دانش مسئله استعداد یا توانش است» (همان: ۹۰) آمده و همین کلمه در صفحه ۱۱۲ به «صلاحیت و توانش» ترجمه شده است یا در صفحه ۱۴۷ مترجم در ترجمه کلمه professional ترجیح داده است که کلمه «حرفه‌ای و تخصصی» را با هم برای متن ترجمه بیاورد، به جای آن که معادل انگلیسی را در پانویشت بیاورد و درک مضمون را به خواننده بسپارد. هم‌چنین معادل کلمه franchise در عبارت «قلمرو آزادی و معافیت دانشگاه» (همان: ۱۴۸)، کلمه «معافیت» معادل مناسبی است، اما مترجم از دو کلمه «آزادی و معافیت» در کنار هم استفاده کرده و معادل انگلیسی آن را هم در پانویشت نیآورده است. همین روند برای کلماتی چون extra با دو ترجمه «زائد و اضافی» و proof با دو ترجمه «دلیل و اثبات» در صفحه ۱۵۶ و کلمات normal با دو ترجمه «هنجاری و عادی» و layman با دو معادل «عادی و غیرمتخصص» و inconsistency با سه معادل «تناقض، عدم تجانس، و ناسازگاری» در صفحه ۱۵۸ و کلمه idea با سه ترجمه «عقاید، آراء، و نظرات» در صفحه ۱۶۶ عنوان شده‌اند.

مداومت بر تکرار نکته‌ای که در فوق ذکر شد، قطعیت نویسنده را در انتخاب کلمات مناسب مورد تردید قرار می‌دهد. این موضوع آن‌جا به بروز مشکل بیش‌تر منجر می‌شود که برخی از کلمات در متن اصلی خود در پراکنش آمده‌اند و خواننده نمی‌تواند دریابد که مفهوم درپراکنش آمده ناشی از تردید مترجم است یا کلمه‌ای بوده که در متن اصلی نیز در پراکنش آمده است؛ مانند آخرین خط در صفحه ۱۶۰ که کلمه «یادگرفتن» در پراکنش اول تأکیدی از مترجم برای معادل انگلیسی to learn در کنار کلمه دانستن است و پراکنش دوم مشابه متن اصلی.

این روند مترجم در استفاده از دو معادل برای یک کلمه، در سراسر کتاب، صورتی یک‌سان ندارد و خواننده شاهد است که ترجمه‌های دوم این نوع کلمات گاه در پراتنز و گاهی با کلمه «یا» در طول متن آورده شده‌اند. برای مثال، ترجمه کلمه *paralogy* به صورت عبارت «مغالطه یا قیاس غیرمنطقی» در صفحه ۱۶۵ آورده شده است که اگرچه اهمیت و پیچیدگی این کلمه مترجم را بر آن داشته تا معادل انگلیسی آن را در پانوشت بیاورد، تکرار این رویه دوترجمه‌ای در عنوان فصل چهارده تعهد به متن اصلی را خدشه‌دار کرده است. از جمله موارد دیگر، می‌توان به ترجمه کلمه مهم *performativity* اشاره کرد که در عنوان فصل یازده و دوازده به «قابلیت زبانی - کرداری»، در صفحه ۱۳۹ به «قابلیت اجرایی»، در صفحه ۱۴۱ به «قابلیت اجراپذیری» و در صفحه ۱۴۵ یک بار به «کاربردپذیری» و در سطر دیگر به «قابلیت اجرایی و کاربردپذیری»، در کنار هم، آمده است. در سطور دیگری هم چون صفحه ۱۵۵ نویسنده باز هم از دو ترجمه «قابلیت اجرایی و کاربردپذیری» به گونه‌ای متفاوت، یکی در متن و دیگری در پراتنز، استفاده کرده است.

یک دست‌نبرد در سبک ارائه معادل‌های انگلیسی در قسمت مقدمه مترجم و تنها یک مورد در مقدمه اصلی صفحه ۵۳، در مقابل متن اصلی کتاب، یکی دیگر از نکاتی است که در شروع مطالعه به چشم می‌آید. اگرچه می‌توان دلیل آن را جدا بودن این دو قسمت از هم دانست، شاید پای‌بندی به یک سبک مشخص می‌توانست در این زمینه اطمینان‌بخش‌تر باشد.

با وجود تمام مواردی که گفته شد ترجمه این کتاب بسیار سلیس و درک‌شدنی است و اگر خواننده مشکلی هم در درک معنای مباحث داشته باشد، نه به علت ترجمه آن بلکه به دلیل ماهیت ناملموس موضوع کتاب، یعنی پست‌مدرنیسم، است که تاحدی خواننده را ملزم می‌کند که مطالعاتی فراتر از این کتاب در این زمینه داشته باشد.

## ۵. تحلیل محتوایی و جایگاه اثر

لیوتار در این کتاب ماهیت و موقعیت دانش، چیستی دانش و چگونگی تولید، سازمان‌دهی، و استفاده از دانش را مدنظر قرار داده و چگونگی برخورد جوامع با آموزش، علم، فناوری، تحقیق، و توسعه را مطالعه می‌کند. او می‌خواهد بداند که ساختارهای معاصر دانش در وضعیت پست‌مدرن چگونه زندگی و هویت افراد را می‌سازند. ژان فرانسوا لیوتار ابتدا زمینه کار خود را دانش در جوامع کامپیوتریزه شده اعلام می‌کند. این که تحولات تکنولوژیک



باعث شده که نقش دانش در جوامع عوض شود و نحوه استفاده و ارزش‌دهی ما به دانش تغییر یابد. حالا دیگر دانش به وسیله‌ای برای قدرت تبدیل شده است، اما قدرتی نه در دست دولت، بلکه در دست شرکت‌های چندملیتی و دیگر دانش خود به‌تهایی هدف نیست و ارزش مصرفی‌اش را از دست داده است. در واقع، تبدیل به نیروی اصلی تولید شده و باعث می‌شود تفاوت بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه بیش از پیش زیاد شود. بر این مبنای، چه تفاوت‌هایی در دانش ایجاد شد؟ اول این‌که یادگیری به‌جای آن‌که در راستای ارزش آموزشی اهمیت سیاسی خود انتشار یابد، در مسیر پول جریان یافته است و هم‌چنین حالا دیگر تفاوت نه بین دانش و جهل، بلکه بین دانش بقا و دانش کمال است.

این پیشرفت و توسعه در جوامع «جنبه‌های معینی از تحول دانش و تأثیرات آن در قدرت عمومی و نهادهای مدنی را (تأثیراتی که دشوار بتوان از منظر دیدگاه‌های دیگر متوجه آن‌ها شد) برای ما میسر می‌سازد» (لیوتار ۱۳۹۴: ۶۷). موقعیت دانش در جوامع به‌حدی دست‌خوش بیرونی‌شدن برای داننده قرار گرفته است که موجب دل‌سردی و تضعیف روحیه دانشمندان شده و همین موضوع تاحدی بر امر مشروعیت اثر گذاشته است؛ مشروعیت در این‌که علم چه زمانی علم است و چه شرایطی باعث می‌شود که برخی گزاره‌ها در زمره گفتمان‌های جامعه علمی قرار بگیرند. یکی از تغییراتی که در این زمان و با بررسی جایگاه فعلی دانش علمی اتفاق افتاده این است که مشروعیت در دو حوزه قانون‌گذاری و علم مطرح شده است که هر دو با هم مرتبط هستند. به بیان دیگر، امروزه بین زبان علم و زبان اخلاقیات و سیاست ارتباطی متقابل برقرار است و هر دو از خاستگاه واحدی به نام غرب نشئت می‌گیرند. حالا دیگر مشروعیت مضاعف شده و دانش و قدرت صرفاً دو وجهه یک مسئله‌اند: چه کسی تصمیم می‌گیرد که دانش چیست و چه کسی می‌داند که در چه موردی به تصمیم‌گیری نیاز است؟ حالا دیگر مسئله دانش بیش از همیشه مسئله مربوط به حکومت است.

ملپاس در این مورد می‌گوید که لیوتار سعی کرد تا نشان دهد مالکیت دانش تا چه حد سیاسی شده است. از نظر او، علم و دانش جدا از سیاست و اخلاق نیستند، بلکه سرپای سیاسی‌اند. از این رو، تغییرات در حال وقوع در موقعیت دانش نشان‌دهنده تغییر شکل در محیط جامعه و تجربه بشری است و دقیقاً همین تغییر شکل سیاسی است که در گزارش لیوتار درباره دانش در این کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد (ملپاس ۱۳۸۹: ۳۲).

لیوتار موضوع کتاب خود را «وضعیت دانش در توسعه‌یافته‌ترین جوامع» می‌داند و این وضعیت را «پست‌مدرن» (لیوتار ۱۳۹۴: ۵۳) می‌خواند. از نظر او، در این شرایط وضعیت

فرهنگ به دلیل تحولاتی که در قواعد علم، ادبیات، و هنر ایجاد شده تغییر زیادی کرده است. لیوتار این تحولات را «در بستر بحران روایت‌ها» (همان: ۵۳) بررسی می‌کند و اقرار می‌کند که موضع اصلی وی دربارهٔ پست‌مدرن را می‌توان با ساده‌کردن بیش‌ازحد «بی‌اعتقادی و عدم ایمان به فراروایت‌ها» توصیف کرد؛ «بی‌اعتقادی که بی‌تردید محصول پیشرفت در علوم است» (همان: ۵۴). به همین علت، جامعه آینده را نه با عینک نظریه سیستم‌ها یا ساختارگرایی، بلکه با نظریه بازی‌های زبانی بسیار متفاوت و بر مبنای عدم تجانس عناصر نگاه می‌کند. عواملی که صرفاً «موجب وصله‌پینه و تکه‌تکه‌شدن نهادها» (همان: ۵۴) شده و «جبرگرایی محلی» (همان: ۵۵) را باعث می‌شوند.

در این شرایط، تصمیم‌گیرندگان به دنبال رشد و گسترش قدرت خودند و «در حوزه مسائلی چون عدالت اجتماعی و حقیقت علمی نیز به‌طور یک‌سان مشروعیت قدرت مذکور منوط است به توانایی آن در به‌حداکثر رساندن عملکرد اجرایی نظام — یعنی به‌حد اعلائی کمال رساندن کارآیی آن». همین مسئله سطحی از رعب و وحشت را در جامعه پراکنده می‌کند؛ «یا عمل کنید یا از صحنه حذف شوید» (همان: ۵۵).

ملپاس در این باره می‌گوید که انتخاب او برای تحلیل تغییرات به‌وجودآمده در دانش و سازمان‌دهی سیاسی، که وضعیت پست‌مدرنیته را شکل می‌دهد، بر پایه ایده بازی‌های زبانی پایه‌ریزی شده است (ملپاس ۱۳۸۹: ۳۲). نولا و ایزیک هم بر همین عقیده‌اند. آنان می‌گویند که روش لیوتار، در مطالعه فرضیه خودش، تأکید بر واقعیات زبان و به‌ویژه وجه کاربردی — اجرایی و به‌بیان دیگر جنبه پراگماتیک آن است. بدین منظور، لیوتار اصطلاح بازی‌های زبانی را از ویتگنشتاین به‌عاریت می‌گیرد. ویتگنشتاین زبان را بخش فعالی از موجودیت روزمره می‌داند. ما کلمات را به‌کار می‌بریم تا در افراد و اشیای پیرامون خود تأثیر بگذاریم. وی برای توضیح این ایده نظریه بازی‌های زبانی را بسط می‌دهد (Nola and Irzik 2003).

لیوتار در بحث پیوندهای اجتماعی از دو منظر مدرن و پست‌مدرن بررسی خود را پیش می‌برد. در ابتدا از انواع دانش سخن می‌گوید؛ دانش روایی و دانش علمی. دانش روایی می‌تواند دربارهٔ استعداد یا توانش (competence) باشد که از صرف معیار حقیقت‌بودن فراتر رفته و به تعیین و اعمال معیارهایی نظیر کارآیی، عدالت، زیبایی، و غیره می‌رسد. پس، توان‌سازی یکی از ویژگی‌های دانش روایی است. ویژگی دیگر این نوع دانش رابطه بین دانش و عرف است، به این معنا که مناسب‌بودن پاره‌گفته‌ها را چه کسی و چه معیاری مشخص می‌کند؟ در واقع، این شیوه مشروعیت‌بخشی را لیوتار افکار (opinion) یا، به‌بیان هابرماس، اجماع می‌نامد. اجماعی که اجازه تعیین حدود و ثغور چنین دانشی را می‌دهد

امکان تمییز بین کسی که می‌داند از کسی که نمی‌داند را فراهم می‌کند؛ همان چیزی که فرهنگ یک ملت را می‌سازد و شبیه به تعلیم و تربیت است. لیوتار تأکید می‌کند که در جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه تفاوت بین انسان بدوی و انسان متمدن نیست، بلکه در هویت صوری ذهن وحشی و تفکر علمی است.

وی معتقد است که دانش سنتی برای ساخته‌شدن و فرمول‌بندی تدوین در حد زیادی به دانش روایی متکی است. دانش روایی به جامعه اجازه می‌دهد تا با کمک افسانه‌ها و اسطوره‌ها آنچه در درونش به اجرا درمی‌آید ارزیابی و سنجش کند. هم‌چنین، قالب روایی برخلاف قالب‌های توسعه‌یافته دانش خود را در معرض انواع زیادی از بازی‌های زبانی قرار می‌دهد. این روایت‌ها هم‌چنین قواعد مشخصی برای انتقال و نقل‌شدن دارند. درنهایت، می‌توان گفت که این نوع دانش بر رابطه جماعت با خود و محیط اطرافش نظارت می‌کند؛ مجموعه‌ای از قواعد کاربردی و عملی که هم‌بستگی و پیوند اجتماعی را برقرار می‌کند.

درمقابل دانش روایی، حوزه‌های دانش علمی باید چند ویژگی داشته باشند:

۱. حقیقت توسط فرستنده بیان می‌شود؛

۲. امکان ابراز موافقت یا مخالفت مخاطب فراهم باشد؛

۳. مدلول باید هماهنگ با عمل بیان شود.

یعنی من باید بتوانم اثبات کنم که دلیل حقیقت دارد و برای این موضوع دو راه وجود دارد؛ اثبات‌پذیری و ابطال‌پذیری. درنهایت صلاحیت فرستنده تابع تصمیم جمعی گروهی از اشخاص است که از صلاحیت و توانش برابری برخوردارند.

درنهایت لیوتار، اظهار می‌کند که امروزه دیگر دانش براساس تحقق اهداف جهان‌شمول بشری، هم‌چون جوامع سنتی، سازمان نمی‌یابد. دانش پست‌مدرن با توجه به کارآیی و سوددهی آن در اقتصاد مبتنی بر بازار جهانی ارزش‌گذاری می‌شود. چنین تغییری در سازمان‌دهی دانش، که وجه مشخصه آن بدگمانی نسبت به فراروایت‌هاست، مفهوم لیوتار از پست‌مدرن را تعیین می‌بخشد (ملپاس ۱۳۸۹: ۴۱). از نظر لیوتار، دانش روایی دانش علمی را قبول دارد، اما دانش علمی دانش روایی را به اسم غیرمتمدن و عقب‌مانده بودن نامشروع دانسته و رد می‌کند و این نشان‌دهنده تاریخ امپریالیسم فرهنگی است که تحت هدایت انگیزه مشروعیت قرار دارد.

اما نکته این‌جاست که دانش علمی در بسیاری از مواقع، برای یافتن راه‌حل‌های خود، به رویه‌هایی توسل می‌جست که به دانش روایی تعلق داشت. درواقع، تازمانی که بازی زبانی

علم خواستار آن باشد که گزاره‌هایش صادق باشند نیازمند توسل به روایت‌هاست، زیرا مستقلاً از منابع لازم برای مشروعیت‌بخشیدن به صدق آن‌ها برخوردار نیست. با توسل به انواع روایت، دانش علمی در موضعی قرار خواهد گرفت که پیشاپیش فرض را بر اعتبار خود می‌گیرد و به همان سطحی تنزل می‌یابد که آن را محکوم می‌کند؛ بی‌دلیل و مدرک امری را محرز دانستن، طفره‌رفتن، و عمل کردن بر مبنای تعصب.

علم مدرن دو ویژگی تازه را به معضل مشروعیت می‌دهد؛ اول این‌که دیگر به دنبال پاسخ به سؤال کیستی مرجع عام یا قادر مطلق نخواهد بود و دوم این‌که شرایط صدق و قواعد هر بازی ذاتی همان بازی است و این تنها اجماع متخصصان است که قواعد مناسب را تشخیص می‌دهد. در نتیجه، دانش روایی بار دیگر به منزله روشی برای حل موضوع مشروعیت‌بخشیدن به اقتدارهای جدید در حال تجدید حیات است. چه کسی حق دارد برای جامعه تصمیم بگیرد؟ سوژه‌ای که تجویزهای وی برای افراد متعهد به آن‌ها هنجار محسوب می‌شود کیست؟ این جاست که لیوتار بحث هابرماس درباره اجماع را زیر سؤال می‌برد. قهرمان در این جا مردم است و نشانه مشروعیت اجماع مردم است که در نهایت به انباشت دانش منجر می‌شود. مردم میان خود درباره این‌که چه چیزی عادلانه یا غیر عادلانه است بحث می‌کنند؛ به همان شیوه‌ای که اعضای جامعه علمی درباره صادق یا کاذب بودن چیزی بحث می‌کنند. مردم، همان‌طور که دانشمندان قوانین علمی را انباشته می‌کنند، قوانین مدنی را می‌سازند و به تکمیل قواعد اجتماع خود می‌پردازند؛ درست همان‌طور که دانشمندان پارادایم‌های جدیدی ایجاد می‌کنند تا با کمکش در قواعد خود تجدیدنظر کنند.

لیوتار، برای دنبال کردن بحث‌های خود، از فراروایت‌ها سخن گفته و آن‌ها را به دو نوع عمده تقسیم می‌کند. فراروایت تعاملی و فراروایت رهایی‌بخش که در یکی دانش به خودی خود یک هدف است و در دیگری دانش به دنبال رهایی بشر. در حالت دوم، «دانش دیگر سوژه به حساب نمی‌آید، بلکه در خدمت سوژه قرار دارد» (لیوتار ۱۳۹۴: ۱۲۲).

از نظر لیوتار، در جامعه و فرهنگ معاصر (جامعه پسا صنعتی، فرهنگ پست مدرن) علوم از حالت دایرةالمعارفی رها و آزاد می‌شوند. در فراروایت تأملی یا نظری (speculative)، «تقسیم‌بندی کلاسیک بین حوزه‌ها و رشته‌های متنوع علم به زیرسؤال می‌روند. رشته‌ها محصور می‌گردند. در مرزهای بین علوم تداخل‌هایی صورت می‌گیرد و از دل این‌ها قلمروهای جدید سر بر می‌آورند» (همان: ۱۲۸). دانشگاه‌ها تبدیل به مکانی برای انتقال دانش مستقر و جاافتاده می‌شوند، به جای تولید محقق و پژوهش‌گر دست به تکثیر استاد

می‌زنند. فراروایت های رهایی و آزادی نشئت گرفته از روشن‌گری هم در همین حد فرسایش‌گرند. این موضوع مشروعیت علم را درگرو استقلال طرفین محاوره قرار می‌دهد. در این میان، علم دیگر قادر به مشروعیت‌بخشیدن به دیگر بازی‌های زبانی و مشروعیت‌بخشیدن به خودش نیز نخواهد بود. در این اثنا، آنچه برسر پژوهش می‌آید این است که دانشمندان از تکنولوژی به منظور ابزاری مصنوعی برای کمک به حواس پنج‌گانه، که به نوعی انسان‌ها را فریب می‌دهند، استفاده می‌کنند. تکنولوژی‌ها از یک اصل کلی یعنی اصل حداکثر توان اجرایی تبعیت می‌کنند. تکنولوژی یک بازی است که به حقیقت یا عدالت کاری ندارد و تنها مربوط به کارایی است، اما همین تکنولوژی که قرار بود به اقامه دلیل کمک کند خودش مستلزم هزینه‌های اضافی است. پس، بدون پول هیچ مدرک یا حقیقتی وجود نخواهد داشت. بازی‌های زبان علمی بازی ثروت‌مندان است که در آن هرکسی که ثروت‌مندتر باشد برحق‌تر است. آنچه بعد از انقلاب صنعتی رخ داد این بود که بدون ثروت تکنولوژی وجود نخواهد داشت و بدون تکنولوژی ثروتی هم نخواهد بود. پس، بخشی از درآمدها مجدداً به صورت سرمایه و پشتوانه پژوهشی بهبود اجرا دوباره به‌گردش می‌افتند و دقیقاً در این لحظه است که علم به نیروی تولیدی درمی‌آید و به عبارتی لحظه‌ای در روند گردش سرمایه. به همین علت، آنچه بهبود تولید و تحقیق را بر تکنولوژی تحمیل کرد میل به ثروت بود نه میل به دانش.

سرمایه‌ها و پشتوانه‌های مالی پژوهش از سوی دولت و شرکت‌های بزرگ مطابق با منطق رشد قدرت تأمین می‌شود. بخش‌های پژوهشی که نتوانند نشان دهند نقشی و لو غیرمستقیم در به‌حداکثر رساندن عملکرد نظام دارند از سوی جریان سرمایه کنار گذاشته می‌شوند.

لیوتار سپس درباره معیار کاربردپذیری در انتقال یا آموزش دانش سخن می‌گوید. هر نظام معیاری از قابلیت اجرایی و کاربردپذیری دارد و یکی از راه‌کارهای افزایش این کاربردپذیری همکاری آموزش عالی است تا مهارت‌هایی خلق کند که برای این نظام ضروری‌اند. این مهارت‌ها می‌توانند در راستای آموزش مدیران رده‌بالا یا تأمین مهارت لازم برای حفظ انسجام و هم‌بستگی درونی نظام اجتماعی باشند. نکته جالب این‌جاست که این وظیفه پیش‌از این روایت آزادی و رهایی‌بخشی شناخته می‌شد، اما در بستر مشروعیت‌زدایی، از دانشگاه‌ها خواسته می‌شود که به جای آرمان، مهارت خلق کنند. حالا دیگر هدف از انتقال آموزش و دانش تربیت نخبگان برای دستیابی به رهایی و آزادی نیست، بلکه خلق بازی‌کنانی است که به رفع نیاز نهادهای نظام در مناسب عملی قادر باشند و این یعنی هدفی کاربردی برای آموزش عالی.

اما در چنین آموزش عالی کاربردی‌ای آیا مخاطبان هم هدفی کاربردی دارند؟ دانشجوی دیگر جوانی از نخبگان لیبرال نیست که تنها هدفش دستیابی به امر خطیر پیشرفت اجتماعی و رهایی‌بخشی باشد. حالا دیگر دانشگاه دموکراتیک، رایگان، بدون آزمون ورودی، و با تعداد زیادی دانشجو با اصول اومانیزم رهایی‌بخشی کارآیی زیادی ندارد. در این شرایط، دو نوع خدمات در آموزش عالی ارائه می‌شود:

۱. توانش و صلاحیت ضروری هر رشته تخصصی یا هر حرفه و شغل که معطوف به قشر جوان نخبگان لیبرال است و روشن‌فکران تخصصی را بازتولید می‌کند؛
۲. حوزه‌های جدید دانش مرتبط با فنون و تکنولوژی‌های جدید که روشن‌فکران فنی را بازتولید می‌کنند.

لیوتار در کتاب خود، غیر از این دو دسته دانشجو، بقیه دانشجویان (در ادبیات، هنر، و علوم انسانی) را بی‌کار می‌داند که باید سعی کنند دانش جدید تکنولوژیک را یاد بگیرند. در نتیجه، اصل کاربردپذیری در عمل نهاد آموزش عالی را تابع قدرت‌های حاکم می‌کند. لحظه‌ای که دیگر دانش فی‌نفسه هدف به شمار نمی‌آید و انتقال آن دیگر وظیفه انحصاری محققان و دانشجویان محسوب نمی‌شود.

استقلال اعطاشده به دانشگاه‌ها بعد از بحران اواخر دهه ۱۹۶۰، با توجه به این واقعیت که عملاً گروه‌های استادان در هیچ‌جا قدرت تصمیم‌گیری راجع به بودجه نهاد خود را ندارند، اکنون دیگر معنایی ندارد. تنها کاری که می‌توانند انجام دهند و تنها به‌عنوان آخرین گام در این فرایند تخصیص سرمایه‌ها و کمک‌هایی است که برای آنان در نظر گرفته شده است (لیوتار ۱۳۹۴: ۱۴۸).

سؤال دیگری که لیوتار مطرح می‌کند این است که در جریان آموزش عالی چه چیزی انتقال می‌یابد. ذخیره معینی از دانش مستقر. با این تفاوت که حالا دیگر ابزار واسط این انتقال نه فقط استادان یا کلاس‌های عملی بلکه تکنولوژی‌های جدیدند و این‌جاست که استاد سستی قابل تعویض با بانک‌های حافظه می‌شود. از نظر لیوتار، این جای‌گزینی ماشین‌ها با استادان، در بستر روایت‌های کلان مشروعیت‌بخش مثل حیات روحی و رهایی بشریت، ممکن است نامناسب به نظر برسد. نکته این‌جاست که این روایت‌های کلان دیگر انگیزه کسب دانش نیستند. در نتیجه، آموزش کلاسیک دیگر اقبال زیادی ندارد و حالا دیگر سؤال دانشجوی تخصص‌گرا این نیست که آیا یک موضوع حقیقت دارد یا نه بلکه می‌پرسد چه فایده‌ای دارد؟

به همین علت، بازی اصلی نه حل یک مشکل بلکه بازی اطلاعات کامل خواهد بود؛ این که همه اطلاعات برای همه دست‌رسی‌پذیر باشد و هیچ راز علمی وجود نداشته باشد. لیوتار به آنچه ویژگی خاص این دوره است مرگ عصر استاد می‌گوید.

نکته بعد در مباحث لیوتار بحث کاربردشناسی زبان پژوهش علمی برای ابداع قواعد و حرکات جدید بازی‌های زبانی است. در دنیای پست‌مدرن جبرگرایی هدف کاربردپذیری دانش سنتی زیرسؤال می‌رود و آنچه مهم است یافتن نمونه‌های خلاف و پارادوکس و در نتیجه مشروعیت‌بخشی به قواعد جدید است. این سؤال علم پست‌مدرن که «استدلال یا دلیل تو به چه دردی می‌خورد؟» مخاطب را به یک فرستنده استدلال تبدیل کرده و افراد را متفکر و خلاق می‌کند. پس، در دانش علمی پست‌مدرن، اعتبار گفتمان‌ها و قواعد یک دانش از خود دانش برمی‌خیزد. در علم پست‌مدرن، داشتن عقاید عالی‌ترین هنر دانشمند است؛ هیچ روش علمی وجود ندارد. دانشمند یک داستان‌سراست که موظف است داستان خود را اثبات کند.

در نهایت، روند استدلال لیوتار را، مبنی‌براین که کامپیوتریزه‌شدن چگونه توانست در روند جامعه تأثیر بگذارد، می‌توان بدین گونه خلاصه کرد:

اولین واقعیت بحث پایان فراروایت‌هاست. آزادی روح و رهایی بشریت اعتباری برای گفتمان علمی پست‌مدرن نیستند.

مبحث دیگری که به آن اشاره شده مسئلهٔ اجماع است. اجماع اگر با هدف بهبود عملکرد اجرایی نظام و در رویه‌های اداری و مدیریتی باشد، بیش‌تر مقبول است و تنها اعتبار آن به‌منزلهٔ ابزاری است که برای رسیدن به هدف واقعی، یعنی میل به قدرت که موجب مشروعیت نظام می‌شود، مفید است. لیوتار اجماعی که مدنظر هابرماس است و به‌دنبال رهایی‌بخشی را رد می‌کند. وی در مقابل اجماع اختلاف عقیده را مطرح می‌کند. زیرا اجماع افقی است که هرگز به‌دست نمی‌آید (همان: ۱۶۸).

لیوتار سپس از مزایا و معایب کاربردپذیری صحبت می‌کند. کاربردپذیری، از نظر اصول، نافی هرگونه پای‌بندی یا وفاداری به گفتمان متافیزیکی و مستلزم اذهان روشن و اراده‌ای محکم است. معیار کاربردپذیری بر آن است تا گفتمان روزمره را به‌صورت نوعی فراگفتمان به‌حرکت درآورد.

در مورد سخت‌گیری و اجبارهای نظام، لیوتار معتقد است که قدرت باعث می‌شود خواسته‌ها و تقاضاهای جدیدی شکل بگیرد که باعث تعریف مجدد از هنجارهای زندگی

می‌شوند. درواقع، نظام با استفاده از زور خواسته‌ها و انگیزه‌های جدیدی را ارائه می‌کند که درنهایت به ارائه تعریف‌های مجدد از هنجارهای زندگی کمک خواهد کرد. پس، نظام مانند یک ماشین است که بشریت را به دنبال خود می‌کشد، آن‌ها را عاری از انسانیت می‌کند تا از این راه در سطح دیگری از صلاحیت هنجاری آن‌ها را دوباره انسانی کند. جوامع هم‌چنین با کمک رفتار ارباب‌آميز بازی‌کنان بازی‌های زبانی را تهدید به حذف می‌کنند: «افکارت را با اهداف ما تطبیق بده. درغیراین صورت وای به حالت» (همان: ۱۷۳).

درنهایت، لیوتار دوباره از هابرماس به دلیل صحبت از اجماع انتقاد می‌کند و معتقد است که اجماع باید تنها محلی باشد، اما کثرت فراستدلال‌های محدود، یعنی فراتجویزهایی از نظر مکان و زمان محدود حمایت می‌شوند. این موضوع به قراردادهای موقت منجر شده که انعطاف بیش‌تر هزینه کم‌تر و عاملیت بیش‌تری دارد و حوزه‌های تخصصی، فرهنگی، و خانوادگی را از بین می‌برد.

کامپیوتریزه کردن جامعه، که خود حوزه دانش را نیز در بر گرفت، توانست تحت‌هدایت اصل کاربردپذیری قرار بگیرد و با فراهم‌ساختن اطلاعات لازم برای تجویزها، به همه در اخذ تصمیم کمک کند. به این ترتیب، بازی اطلاعات کامل را امکان‌پذیر کرد.

## ۶. یک نکته: مرگ عصر استاد

لیوتار پیش‌نیاز مرگ عصر استاد را فرایند مشروعیت‌زدایی و تفوق معیار کاربردپذیری می‌داند و دلیل آن را چنین دانسته است که «استاد اکنون دیگر برای انتقال‌دادن دانش مستقر توان‌مندتر از شبکه‌های بانک حافظه نیست، توان‌مندتر از گروه‌های بین‌رشته‌ای در تصویرپردازی (به‌تخیل درآوردن) حرکت‌های جدید یا بازی‌های جدید نیست» (لیوتار ۱۳۹۴: ۱۵۴).

اما چگونه این دو معیار می‌توانند ناقوس مرگ عصر استاد را به صدا درآورند؟ لیوتار چنین می‌نویسد:

در بستر مشروعیت‌زدایی، از دانشگاه‌ها و نهادهای آموزش عالی خواسته می‌شود تا به خلق مهارت‌ها روی آورند نه ایجاد آرمان‌ها... هدف از انتقال دانش، دیگر تربیت نخبگانی قادر به هدایت ملت به سمت رهایی و آزادی نیست (همان: ۱۴۶).

نکته قابل‌اشاره دیگر این است که لیوتار معتقد است یکی از کارکردهای استاد ایجاد یک روایت نظری است که به مشروعیت منجر شود. به بیان دیگر، فرض لیوتار این است که



این موضوع به استاد کمک می‌کند تا نظریات خودش را به دانشجویانی که به دنبال فهم این هستند که چه چیزی دانش است و چه چیزی نیست منتقل کند، اما از آنجایی که دیگر به چنین روایت‌هایی نیاز نیست، این کارکرد استاد از بین رفته است.

اگر یک دانشگاه به فارغ‌التحصیل کردن دانشجویان در چنین حوزه‌هایی از دانش که با روایت‌های نظری سروکار دارند ادامه دهد، خیلی زود همه این دانشجویان درزمره بی‌کارانی قرار خواهند گرفت که در پی یافتن شغل خواهند بود (همان: ۱۴۷).

در این هنگام است که دانشگاه، به دنبال بهبودبخشیدن به توان اجرایی نظام، اهمیت اساسی آموزش را به دوره‌های بازآموزی و تداوم آموزش برده و دانش دیگر، تا پیش از پیوستن جوانان به صف نیروهای کار، به آنان منتقل نخواهد شد. این جاست که به دنبال اصل کاربردپذیری دانش، مسئولیت امر آموزش به شبکه‌های خارج از دانشگاه‌ها واگذار خواهد شد و نهادهای آموزش عالی را تابع قدرت‌های موجود می‌کند. «لحظه‌ای که دیگر دانش فی‌نفسه هدف به‌شمار نمی‌آید و انتقال آن دیگر وظیفه انحصاری محققان و دانشجویان محسوب نمی‌گردد» (همان: ۱۴۸).

خلاصه بحث لیوتار را می‌توان این دانست که هر تلاشی برای مشروعیت‌دادن به دانش، با کمک فراروایت‌ها، می‌تواند تأثیر عکس داشته باشد و به مشروعیت‌زدایی منجر شود. آنچه امروز شاهد آن‌ایم کثرت در شاخه‌های دانش است که شبیه بازی‌های زبانی عمل می‌کنند؛ هر کدام قوانین خاص خود را دارند و هر ادعایی باید، مثل قوانین یک بازی، درون همان بازی مشروعیت به‌دست آورد. در دانش آنچه مهم است اثبات‌پذیری است که به حجم و سرعت اطلاعات پردازش شده بستگی دارد. در این جا دیگر نیازی به این نیست که یک استاد روایت‌ها را به مشروعیت دانش پیوند بزند، زیرا دیگر این روایت‌ها ارتباطی با اثبات ادعاهای دانش ندارند. تمام دانش موردنیاز درون بانک‌های اطلاعاتی ذخیره شده‌اند و دانشجویان تنها باید یاد بگیرند که چگونه به آن‌ها دسترسی پیدا کنند.

اگر چنین فرض شود که ما این مفروضات را پذیرفته باشیم که ۱. نقش استاد فقط آموزش درک روایت‌ها به دانشجویان است، ۲. روایت‌ها هیچ سازگاری با اثبات ادعاهای علمی ندارند، باز هم این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان از آن‌ها مرگ عصر استاد را نتیجه گرفت. به نظر می‌رسد که لیوتار تصور کرده فرض یک و دو برای درک کردن تمام تقاضاهای موجود برای خدماتی که استادان ارائه می‌دهند کافی است و به حذف استاد از صحنه منجر می‌شود، اما در دنیای واقعی نمی‌توان شواهدی بر این امر یافت. روایت‌ها

هم‌چنان برای عده‌ای جذابیت خاصی دارند و باعث برانگیختن کنجکاوی افراد زیادی می‌شوند. درست یا غلط، بسیاری از افراد اعتقاد دارند که نمی‌توان یک فرد را تازمانی که روایت‌ها را درک نکرده و ارزش آنان را نمی‌داند یک فرد تحصیل کرده نامید. بسیاری از افراد دوست دارند که بدانند اندیشمندان بزرگ (از افلاطون و ارسطو تا هگل و حتی خود لیوتار) در طول سال‌های متمادی چه حرف‌هایی برای گفتن داشته‌اند. اگرچه درست است که بسیاری از افرادی که در حوزه‌های نظری تحصیل کرده‌اند امروزه بی‌کارند می‌توان آنان را تنها در حوزه‌های نظری بی‌کار دانست. نکته این است که تقاضا برای درک روایت‌ها یک تقاضای بازارمحور نیست. بنابراین، شایسته نیست که آن را با معیار کاربردپذیری ارزیابی کنیم. درست است که در برخی از بازه‌های زمانی در تاریخ تعداد کسانی که در رشته‌های انسانی نام‌نویسی کردند کاهش چشم‌گیری داشته، اما به‌سختی می‌توان این کاهش را شاهدی دانست بر به‌صدادرآمدن ناقوس مرگ عصر استاد. باتوجه‌به جذابیتی که روایت‌ها برای بیش‌تر افراد دارند می‌توان چنین پیش‌بینی کرد که با کاهش ساعات کاری یا افزایش اوقات فراغت و هم‌چنان‌که معیار کاربردپذیری لیوتار موفقیت بیش‌تری کسب می‌کند، تقاضا برای آموزش روایت‌ها بیش‌تر شده و آینده روشن‌تری در انتظار استاد باشد (Nuyen 1992).

## ۷. نتیجه‌گیری

همان‌طور که پیش‌ازاین آمد، لیوتار در این کتاب با تحلیل شرایط جهانی آغاز دهه هفتاد و وضعیت دانش در این زمان منطق به‌حداکثرساندن کارآیی را منطقی متناقض و ناهم‌ساز می‌نامد. به همین دلیل، در وضعیت پست‌مدرن ناباوری و بی‌اعتمادی در جامعه به‌حدی رسیده است که دیگر، برخلاف مارکس، انتظار ظهور رستگاری از دل تناقضات جامعه نیست. پس، مشروعیت فراروایت‌ها زیرسؤال رفته و معیار تکنولوژیک توان‌مندی اجرایی است که به مشروعیت منجر می‌شود. طبق باور لیوتار، حالا دیگر شرایط و موقعیت جوامع دست‌خوش تغییر شده و شاهدیم که دانش و اطلاعات تحت سلطه تکنولوژی به‌طور عام و کامپیوترها به‌طور خاص قرار گرفته است.

در زمان تألیف کتاب، مسئله اصلی قدرت‌های حاکم سرمایه‌داری حفظ و گسترش سرمایه‌گذاری‌هایشان در سراسر دنیا، پیش‌گیری از خیزش‌های سیاسی در جهان سوم به‌خصوص آمریکای لاتین و جهان اسلام، و دردست‌داشتن قدرت اجتماعی جهان از طریق گفتمان‌سازی و پیروزی در محاورات تخصصی و غیرتخصصی است. در چنین شرایطی،

دانش به کالای اقتصادی تبدیل می‌شود و به تحکیم وضعیت سلطه موجود کمک می‌کند، زیرا مردم برای تأمین نان روزانه به دنبال این‌اند که مهارتی بیابند و در نتیجه به این ماشین تولید ثروت برای ثروت‌مندان بپیوندند. در چنین شرایطی، درست همان‌گونه که لیوتار می‌گوید نقش دانش و دانشگاه عوض شده و به جای تولید نظریه و روایت، به تولید تکنسین در سطوح مختلف برای اداره نظم حاکم می‌پردازد. با چنین استدلالی، می‌توان به پرسش این مقاله مبنی بر جایگاه دانشگاه در شرایط پست‌مدرن، که مدنظر لیوتار بوده است، پاسخ گفت.

سازوکاری که غرب سرمایه‌داری برای حفظ قدرت خود در این شرایط به کار می‌گیرد استفاده از زبان به منظور متقاعد کردن افراد تحت سلطه خود است. از همین روست که توجه اندیشمندان انتقادی، از جمله لیوتار، به عدالت گفتمانی جلب می‌شود. باید توجه کرد که در سال‌های تألیف این کتاب، با توجه به شرایط پیش‌آمده بعد از جنگ جهانی دوم، رسم روز توجیه و تسلیم در مقابل نظام جهانی در اختیار سرمایه‌داران سلطه‌گر بوده است. اما در انتهای همان دهه، شاهدیم که در آمریکای لاتین مردم نیکاراگوئه و در غرب آسیا ملت ایران، در مقابله با این وادادگی، انقلابی را شکل دادند که تا به امروز وظیفه مقابله با نظام سلطه و ایستادگی در مقابل مظالم سرمایه‌داری جهانی را فراموش نکرده است. اما، برای تداوم عدالت گفتمانی در جامعه ایران، مطالعه کتاب‌هایی از قبیل این کتاب به دغدغه‌مندان توصیه می‌شود. اکثر دانشجویان لیوتار را اولین بار از طریق این کتاب شناخته و با تفکرات او آشنا می‌شوند. آثار او تأثیرات عمده‌ای در حوزه علوم انسانی گذاشتند و خصوصاً این کتاب به مرجعی برای افرادی تبدیل شده که فارغ از رشته تحصیلی آن‌ها، در حوزه‌های پسا‌مدرن مطالعاتی داشته‌اند. اگرچه انتقادات زیادی بدین کتاب شده، اهمیتش تا آن جاست که هیچ مطالعه‌ای در زمینه پست‌مدرنیسم بدون توجه به این اثر کامل نیست. نگاهی به تاریخ انتشارات در زمینه پست‌مدرنیسم نشان از افزایش یک‌باره آثار در این زمینه پس از نشر کتاب وضعیت پست‌مدرن لیوتار دارد.

## کتاب‌نامه

لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۹۴)، *وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش*، ترجمه حسین علی‌نوذری، تهران: گام نو.

ملپاس، سایمن (۱۳۸۹)، *ژان فرانسوا لیوتار*، ترجمه قمرالدین بادیردست، تهران: نشر نی.

- Kench, Andy (2013), *A Critical Analysis of Jean-Francois Lyotard's 'The Postmodern Condition: A Report on Knowledge, With Respect To Christian Apologetics*, [Dissertation]. London School of Theology: UK.
- Lyotard, Jean-François et al. (1984), *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*, Geoff Bennington and Brian Massumi (trans.), Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Nola, R. and G. Irzik (2003), "Incredulity Towards Lyotard: a Critique of a Postmodernist Account of Science and Knowledge", *Studies in History and Philosophy of Science Part A*, vol. 34, no. 2.
- Nuyen, A. (1992), "Lyotard on the Death of the Professor", *Educational Theory*, no. 42.

